

* پیرامون بیانیه **de foi**

اگر چه بیانیه **de foi** (۱) که توسط کمیته کیف به رشته تحریر درآمده بنا به باورهای خود کمیته پیش نویس ناکامل طرحی است که وقت کافی برای تکمیل و جلاء بخشیدن بدان وجود نداشته است، معهداً مطالعه همین طرح ناقص نیز فرد را به خوبی با نظریات کمیته کیف آشنا می سازد. بدون شک ابراز چنین نظریاتی می بایست مورد اعتراض شدید آن دسته از سوسیال دمکراتهای روس قرار گیرد که نسبت به اصول قدیمی سوسیال دمکراسی که ابتدا توسط گروه آزادی کار اعلام گردید و همواره در انتشارات حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه تصریح شده و در مانیفست آن مجدداً اظهار گردیده، وفادار مانده اند. بدون تردید نظریات کمیته کیف نفوذیابی گرایش نوین «سوسیال دمکراتهای جوان» را به میزان قابل ملاحظه ای **منعکس می سازد**، گرایشی که سرانجام در عالی ترین درجه رشد خود با برنشتینیسیم (۲) ادغام شده و ثمراتی چون ضمیمه جداگانه بر «رابوچایا میسل» (۳) (سپتامبر ۱۸۹۹) معروف و کردو (۴) مشهور را به بار آورده است.

البته نمی توان گفت که بیانیه **de foi** نیز بطور تمام و کمال به این جریان اپورتونیستی و ارتجاعی پیوسته است. ولی بی شک در این جهت گامهای بسیار مهمی برداشته و چنان انعکاس اغتشاش فکری نسبت به اصول اساسی سوسیال دمکراسی نشان داده که در مقابل چنین نوسانات و اغتشاشات در افکار انقلابی، ما خود را موظف می دانیم به رفقای کیف هشدار داده و این انحراف از اصول قدیمی مورد قبول سوسیال دمکراسی بین المللی و سوسیال دمکراسی روس را مورد بررسی قرار دهیم.

نخستین جمله بیانیه **de foi** خود جدی ترین اغتشاش فکری را موجد می گردد. بیانیه با این جمله آغاز می شود: «کمیته کیف در عین حال که مبارزه برای حقوق سیاسی پرولتاریا را به عنوان وظیفه عمومی و مبرم جنبش طبقه کارگر در روسیه قبول می نماید، معهداً معتقد نیست در حال حاضر این امکان که به توده کارگران روی آورده و آنان را به مبارزه سیاسی برانگیخت وجود دارد. به عبارت دیگر، کمیته معتقد نیست که امکان تبلیغات سیاسی موجود است، زیرا کارگران روس، به صورت توده ای، به آن درجه از رشد که برای مبارزه سیاسی ضروریست، نرسیده اند». ما اینجا به بحث درباره صورت بندی جمله فوق نخواهیم پرداخت؛ مسئله مهم برای ما آن نظریاتی است که در این جمله نهفته است و نیز چندین بار در قسمتهای دیگر متن بیانیه **de foi** تکرار می گردد (این را به یاد داشته باشید) - نظریاتی که بخاطر ماهیتشان این سؤال را برای ما ایجاد می نمایند که: آیا نویسندگان این متن واقعاً سوسیال دمکرات اند؟

«کارگران روس، به صورت توده ای، به آن درجه از رشد که برای مبارزه سیاسی ضروریست، نرسیده اند!» صحت چنین ادعایی، در واقع بمثابة حکم اعدام مجموعه سوسیال دمکراسی روس به شمار می رود زیرا چنین استنتاجی بدین معنی است که کارگران روس، به صورت توده ای، به آن درجه از رشد فکری که برای [فراگیری] سوسیال دمکراسی ضروریست، نرسیده اند. لیکن واقعیت امر این است که در هیچ کجای دنیا سوسیال دمکراسی مجزا و منفک از مبارزه سیاسی وجود نداشته و نخواهد داشت. سوسیال دمکراسی بدون مبارزه

سیاسی مثل رودخانه‌ایست که در آن آب جریان نداشته باشد، تضادبست پوچ و بی معنی، و در اصل یا بازگشت به سوسیالیسم تخیلی اجدادمان که از «سیاست» متنفر بودند را معنی می‌دهد و یا بازگشت به آنارشیسم یا تردیونیویسم.

نخستین بیانیه **de foi** سوسیالیسم جهانی، **مانیفست حزب کمونیست**، واقعیتی را اعلام نمود که از آن پس به یک اصل اولیه مبدل گردیده، و آن همانا این حقیقت است که هر مبارزه طبقاتی خود یک مبارزه سیاسی است، و نیز اینکه جنبش طبقه کارگر تنها آن زمانی به میزان کافی رشد یافته و از حالت جنینی و طفولیت خود بیرون خواهد آمد که به یک جنبش طبقاتی تبدیل گشته و به مبارزه سیاسی تکامل یابد. اولین بیانیه **de foi** سوسیالیسم در روسیه، جزوه پلخانف به نام «سوسیالیسم و مبارزه سیاسی» منتشره در سال ۱۸۸۳ است که تلفیق آن با شرایط روسیه بار دیگر بر این اصل اولیه صحنه گذاشت و دقیقاً نشان داد که چگونه و چرا جنبش انقلابی روسیه می‌باید که میان سوسیالیسم و مبارزه سیاسی پیوند ایجاد نماید، که جنبش خودروی توده کارگران را با جنبش انقلابی پیوند داده و سرانجام میان مبارزه طبقاتی و مبارزه سیاسی پیوند برقرار نماید. کمیته کیف با قبول ظاهری جهان بینی سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی از یکسو و در عین حال اعلام اینکه «برانگیختن توده به مبارزه سیاسی در حال حاضر» ممکن نیست، در واقع خود را از اصول سوسیال دموکراسی کاملاً جدا می‌سازد. از سوی دیگر، اشتیاق به وفاداری بر این اصول، کمیته را دچار تناقضات خیره کننده‌ای می‌نماید.

در حقیقت، کسی که امکان تبلیغ سیاسی بین کارگران و مبارزه سیاسی کارگران را نمی‌بیند، چگونه می‌تواند از «پرورش سیاسی» آنان صحبت به میان آورد؟ برای سوسیال دموکراتها نیازی به اثبات ندارد که جز از طریق مبارزه سیاسی و فعالیت سیاسی هیچگونه پرورش سیاسی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. هیچگونه پرورش سیاسی کارگران، از طریق محافل مطالعه و کتب، چنانچه کارگران از فعالیت سیاسی و مبارزه سیاسی به دور نگهداشته شوند، متصور نیست. بی شک برای سوسیال دموکراسی روسیه بازگشت به جهانی بینی زمیندارانی که با سواد نمودن دهقانان را پیش شرط اعطای آزادی بدانان اعلام می‌کردند و یا آن قلم پراکنانی که به حکومت التماس می‌کردند ابتدا مردم را با سواد گرداند و سپس به آنان حقوق سیاسی اعطا نماید، امکانپذیر نیست. چگونه می‌توان برای آگاه نمودن کارگران به لزوم مبارزه برای کسب حقوق سیاسی مجاهدت کرد و در عین حال امکان برانگیختن کارگران به فعالیت سیاسی و تبلیغ سیاسی برای آنان را نفی نمود؟ آگاه نمودن به لزوم مبارزه سیاسی و در عین حال برنیا نگیختن برای مبارزه سیاسی؟! این دیگر چه مقوله‌ای است و چه معنایی دارد؟ این چنین تناقضاتی نتیجه ناگفته ماندن برخی مسائل و یا ناقص بودن پیش نویس طرح نمی‌تواند باشد، بلکه نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیر آن دوگانگی و ابهامی است که در جمیع نظریات کمیته کیف به چشم می‌خورد. کمیته می‌خواهد از یک سو به اصول اولیه سوسیال دموکراسی بین المللی و روسیه وفادار باقی بماند، و از سوی دیگر شیفته تکیه کلام‌های مد روز برنشتینیستی از قبیل «لزوم»، «به تدریج» (پایان قسمت یکم بیانیه **de foi** کمیته کیف)، «خصوصیات صرفاً اقتصادی جنبش»، امکان ناپذیر بودن تبلیغ و مبارزه سیاسی، لزوم پشتیبانی از حقانیت تقاضاها و احتیاجات واقعی (گوئی مبارزه برای آزادی سیاسی به خاطر واقعی ترین تقاضا و احتیاج به پیش گذارده نشده است!)، گردیده که تمام تار و پود نوشتجاتی چون کردو و ضمیمه جداگانه بر «رابوچایا میسل» با آنها ریسیده شده است. لازم است جوهر اصلی نظریه‌ای را که تمام نقاط ضعف بیانیه **de foi** مورد بحث ما از آن سرچشمه گرفته به دقت بازشکافیم - این نظریه بر آن است که «در حال حاضر امکان روی آوردن به توده کارگران و با فراخوانی آنها به فعالیت سیاسی وجود ندارد»؛ و یا به

عبارت دیگر دست زدن به تبلیغات سیاسی به دلیل آنکه کارگران روس به درجه رشد لازم برای مبارزه سیاسی نرسیده‌اند غیرممکن است. خوشبختانه، این فرض آخری حقیقت ندارد (می گوئیم «خوشبختانه» زیرا اگر حقیقت می داشت مارکسیست‌های روس و سوسیال دمکراتها بطور اجتناب ناپذیری به مرداب تردیونیویسم و ابتذال بورژوا لیبرال منشانه کشانیده می شدند، مردابی که نویسندگان کردو، رابوچایا میسل و بسیاری از انگل‌های اطراف نشریات علنی کنونی می کوشند سوسیال دمکراتها را به درون آن سوق دهند). کارگران روس، به صورت توده‌ای، نه تنها به رشد لازم برای مبارزه سیاسی رسیده‌اند بلکه در بسیاری موارد و غالباً بطور خودبخودی، بلوغ خود را با درگیری در فعالیت سیاسی به اثبات رسانیده‌اند.

آیا توضیح انبوهی از بیانیه‌ها که حکومت را محکوم و تقبیح می سازد واقعاً عملی به غیر از مبارزه سیاسی است؟ آیا کارگران روس، به صورت توده‌ای، در مقابله با پلیس و سربازان به ویژه زمانهایی که مأمورین بیش از حد خشونت بکار برده‌اند، «از ابزار خود استفاده» نموده‌اند؟ و آیا رفقای کارگر دستگیر شده خود را با بکار بردن زور آزاد نساخته‌اند؟ آیا کارگران در بسیاری نقاط به نبردهای خیابانی واقعی بر علیه پلیس و سپاهیان حکومت دست نیازیده‌اند؟ آیا اکنون بیش از بیست سال نیست که کارگران روس، به صورت توده‌ای بهترین، پیشروترین، صادق ترین و دلیرترین رفقای خود را به محافل و سازمانهای انقلابی گسیل داشته‌اند؟ آری این بیانیه عوامفریبانه و بورژوایی مد روز، از ما نمایندگان حزب سوسیال دمکرات انقلابی انتظار دارد همه این حقایق را به باد فراموشی سپرده و به ادعای امکان ناپذیری برانگیختن توده کارگران به فعالیت سیاسی، گردن نهیم! احتمالاً سخنان ما تحت این عنوان که نمونه‌های پیش گفته غالباً طغیانهای خودبخودی بوده است و نه مبارزات سیاسی، مورد اعتراض قرار خواهد گرفت. و پاسخ ما به این اعتراضات چنین است: آیا تا زمانی که محافل انقلابی سوسیالیست به تبلیغ همه جانبه و ممتد و برانگیختن توده کارگران به مبارزه طبقاتی و مبارزه آگاهانه بر علیه ستمگرانشان نپرداخته بودند، اعتصابهای کارگری ما صرفاً طغیانهای خودبخودی نبودند؟ آیا کسی در تاریخ نمونه‌ای سراغ دارد که جنبش توده، جنبش طبقاتی از راهی بجز طغیانهای خودبخودی سازمان نیافته آغاز گردیده باشد، از طریقی بجز مداخله روشنفکران نماینده طبقه خاصی متشکل گردیده و احزاب سیاسی ایجاد کرده باشد؟ از اینکه شور و شوق خودبخودی و مصرانه طبقه کارگر به درگیری در مبارزات سیاسی تاکنون اغلب شکل طغیانهای غیرمتشکل به خود گرفته، تنها مسکووسکیه و دوموستی(۵) و گراژدانین(۶) می توانند چنین نتیجه بگیرند که کارگران روس هنوز به آن درجه از بلوغ که برای تبلیغ سیاسی ضروریست، نرسیده‌اند. و بالعکس، یک سوسیالیست از چنین واقعیتی نتیجه می گیرد که زمان مناسب برای تبلیغ سیاسی و زمان مناسب برای فراخواندن توده کارگران به فعالیت و مبارزه سیاسی در وسیع ترین سطح ممکن، مدت‌هاست فرا رسیده است. و اگر ما اکنون بدین کار مبادرت نورزیم، از وظایف خویش سر باز زده و دیگر سوسیال دمکرات نخواهیم بود، زیرا که این قهرمانان بورژوازی هستند که همواره و همه جا تشکیلات اقتصادی و اتحادیه‌ای و خالی از مبارزه سیاسی را برای کارگران تجویز نموده‌اند. و به همین دلیل اصرار بر نادیده گرفتن مبارزه سیاسی و وظایف سیاسی طبقه کارگر روسیه را بدان گونه که فی المثل در رابوچایا میسل مشاهده می کنیم بجز خیانت، رسوائی و ننگ نمی توان چیز دیگری دانست. این سکوت اختیار نمودنها تنها باعث خدشه وارد ساختن به رشد آگاهی سیاسی کارگران می گردد که ستم سیاسی را با چشمان خود می بینند و با همه وجودشان احساس می کنند، کارگرانی که بطور خودبخودی بر علیه این ستم قیام می کنند و لیکن با بی تفاوتی رهبران سوسیالیست خود

و حتی با نظریات بر علیه مبارزه سیاسی آنان روبرو می گردند. زمانی که به ما می گویند عقیده آزادی سیاسی باید «به تدریج» به توده انتقال یابد، این جز بی تفاوتی و تنگ نظری مفرط چه چیز دیگری می تواند محسوب گردد؟ چنین سخنانی می تواند فرد را دچار این شبهه نماید که شاید تاکنون ما در انتقال عقاید سیاسی به توده فوق العاده عجول بوده ایم و از اینرو اکنون احتیاج به محدود کردن و آرام کردن فعالیت های خود داریم!!! و آیا زمانی که به ما گفته می شود که «توضیح سیاسی درباره شرایط طبقه کارگر» لازم است لیکن فقط «تا آن حدی که در موارد مشخص برایش دلیل وجود دارد»، به شنونده امکاناً این شبهه دست می دهد که «دلایل» گوناگون برای تبلیغ سیاسی در انبوهی از عادی ترین و معمول ترین واقعیات زندگی روزمره طبقه کارگر موجود نیست!

کوشش جهت محدود ساختن تبلیغ سیاسی به وجود دلایلی در هر مورد مشخص، تلاش در محدود نمودن دامنه فوق العاده محدود کنونی فعالیت های ترویجی و تبلیغی ما، یا امریست بی معنی و یا گامی است به پیش در جهت **کردو** و **رابوچایا میسل**. در این مورد نیز احتمالاً فریاد اعتراض به ما بلند خواهد شد. اعتراض مبنی بر اینکه **توده طبقه کارگر** هنوز قادر به درک ایده مبارزه سیاسی نیست، ایده ای که اکنون تنها افرادی مشخص، یعنی کارگران پیشرو قادر به درک آن می باشند. و پاسخ ما بدین اعتراض که بانگ آن مکرراً از جانب سوسیال دمکرات های «جوان» روس به گوش می رسد این است که اولاً، سوسیال دمکراسی همواره و همه جا نماینده از نظر طبقاتی آگاه و نه ناآگاه کارگران بوده و به جز این نمی تواند باشد، و در این مورد هیچ چیزی خطرناک تر و خائنانه تر از اباطیل گوئی عوامفریبانه درباره رشد نیافتگی کارگران نمی تواند باشد. اگر معیار کیفیت خوب فعالیت سیاسی قابل لمس بودن بلاواسطه، مستقیم و به اعلا ترین درجه آن برای وسیع ترین توده قرار گیرد، ما می باید به موعظه آنتی سمیتیزم دست زده و یا فی المثل با توسل به عقاید کشیش معروف یوهان کرنشتات (۷) فعالیت نمائیم.

وظیفه سوسیال دمکراسی این است که آگاهی سیاسی توده را رشد داده و سطح آنرا ارتقاء بخشد، و نه اینکه در عقب توده ای که از هیچگونه آگاهی سیاسی برخوردار نیست، لنگ لنگان حرکت نماید؛ ثانیاً – این مهم ترین نکته است – این امر به هیچ وجه واقعیت ندارد که توده قادر به درک ایده مبارزه سیاسی نیست. حتی عقب مانده ترین کارگران ایده مبارزه سیاسی را درک می کنند، البته به شرط آنکه مبلغ یا مروج قادر به نزدیک شدن و انتقال عقاید خود به آنان بوده و مسائل را با زبان قابل درک و بر اساس واقعیاتی که آنان در تجربه زندگی روزمره شان فهمیده اند، تشریح نماید. و اما این استنتاج درست به همان اندازه نیز برای توضیح مبارزه اقتصادی ضروری و تعیین کننده به شمار می آید: در این زمینه نیز کارگر عقب مانده که از اقشار پائینی یا میانی توده می آید قادر به درک کلی مبارزه اقتصادی نخواهد بود؛ این نیز ایده ای است که فقط کارگران پیشرو قادر به جذب آن بوده و توده ای که به وسیله غرایز و بخاطر منافع مستقیم و بلاواسطه به حرکت درآمده است، از این پیشروان پیروی می نماید.

آنچه که در بالا توضیح داده شد در زمینه سیاسی نیز صادق است؛ تنها کارگر پیشرو است که ایده کلی مبارزه سیاسی را درک می کند، و توده ها به این دلیل که فقدان و یا کمبود حقوق سیاسی را به خوبی احساس می نمایند (همانطوری که **بیانیه de foi** کمیته کیف نیز در یک جا اعتراف می کند)، و همچنین به دلیل اینکه منافع بلاواسطه و روزمره شان آنها را مرتباً با انواع مظاهر ستم سیاسی در تماس قرار می دهد، در مبارزه سیاسی از این کارگر پیشرو پیروی می نمایند. در هیچ جنبش سیاسی یا اجتماعی و در هیچ کشوری بین توده یک طبقه مشخص و یا بطور کلی بین مردم و نمایندگان تعلیم دیده و تربیت یافته آنان که معمولاً تعدادشان نیز قلیل

است، جز این رابطه که همه جا و در هر زمان رهبران یک طبقه مشخص را همواره پیشروترین و آگاه‌ترین نمایندگان آن تشکیل می‌داده‌اند، هرگز رابطه دیگری وجود نداشته و نمی‌تواند داشته باشد. این قانونمندی درباره جنبش طبقه کارگر روسیه نیز صادق بوده و بجز این نمی‌تواند باشد. چشم پوشی از منافع و احتیاجات این بخش پیشروی کارگران و کوشش در تنزل به سطح درک افشار پائینی (بجای بالا بردن دائمی سطح آگاهی طبقاتی کارگران) اجباراً تأثیر مضر و ژرفی از خود در میان کارگران برجای گذارده و زمینه را جهت نفوذ همه‌گونه عقاید غیرسوسیالیستی و غیرانقلابی آماده می‌سازد.

در جمع بندی از تحلیل درباره نظریات کمیته کیف راجع به مبارزه سیاسی [من مطلب ذیل را اضافه می‌کنم]. کمیته با شیوه‌ای فوق العاده عجیب و در عین حال کاملاً برآزنده و درخور **بیانیه de foi**، در حالی که برانگیختن توده کارگران را به فعالیت سیاسی در حال حاضر غیرممکن می‌شمارد، با سازماندهی نمایشات جزئی و آن هم به منظور مقاصد صرفاً تبلیغاتی (و نه به منظور اعمال فشار بر حکومت) به دور مسائلی که برای توده‌های وسیع قابل درک و جذب باشد، موافقت نشان می‌دهد. سوسیالیست‌ها کارگران را فرا می‌خوانند اما نه بخاطر فشار وارد ساختن بر حکومت!!! این دیگر از دایره تصور خارج است. ... ما نمی‌توانیم درک کنیم که چگونه می‌شود نمایشاتی را سازمان داد که بر حکومت فشار وارد نیاید! لابد باید به کارگران توصیه کنیم که نمایشات را در چهار دیوار آلونکهای خود برگزار کرده و فراموش نکنند که پیش از شروع درها را نیز به روی خود قفل نمایند؟ و یا شاید کارگران می‌بایستی نمایشات خود را در حالی که دستهایشان را در جیب کرده، دهن کجی و آه و پیف می‌کنند، برگزار نمایند؟ احتمالاً از این طریق چندان «فشار» مضر و مخربی «برحکومت وارد نخواهد شد»! و البته ما این را نیز نمی‌دانیم که منظور از «نمایشات جزئی» چیست و چه معنایی دارد. آیا منظور از «نمایشات جزئی» احتمالاً تظاهرات یک صنف و درباره مسائلی است که صرفاً به آن صنف مربوط می‌باشد (دوباره: ارتباط این با سوسیالیسم چیست؟)، یا شاید منظور برگزاری تظاهرات درباره مسائل سیاسی که تنها به جوانی از حکومت برخورد می‌نماید و متوجه مجموعه نظام سیاسی و مجموعه حکومت مطلقه نمی‌گردد است؟ طبعاً اگر منظور چنین باشد که گفتیم، آنگاه آیا این نظریات صاف و ساده با عقاید کردو و اپورتونیسیم خالص که آگاهی و وظایف سیاسی طبقه کارگر را به پائین‌ترین درجه تنزل می‌دهد منطبق نیست؟ و اگر منظور این است، آنگاه بهتر نیست ما هم «عبارت بلند پرواز» آن سوسیال دمکرات «جوان» از اهالی پایتخت را که می‌گفت: «هنوز وقت آن فرا نرسیده که در ذهن کارگران حکومت مطلقه را بی اعتبار ساخت»، تکرار کنیم؟ ...

بیانیه de foi تنها در برخورد به مسائل «سیاسی» نیست که دید فوق العاده محدود خود را نمایان می‌سازد. در این بیانیه می‌خوانیم که: «در حال حاضر، در درجه اول، تبلیغاتی که برای توده‌ها صورت می‌گیرد تنها می‌تواند شکل کمک به مبارزه اقتصادی پرولتاریا را به خود بگیرد. از این رو، کمیته از کلیه تضادهایی که فی مابین کارگران و کارفرمایان روی می‌دهد، و از کلیه مظاهر ستمگری کارفرمایان علیه کارگران، استفاده نموده، با انتشار بیانیه‌ای خطاب به کارگران اوضاع را برایشان تشریح کرده و آنان را به اعتراض نسبت به وضع موجود دعوت می‌نماید؛ همچنین کمیته رهبری اعتصابات را برعهده گرفته، تقاضاهای کارگران را تنظیم کرده و بهترین راه را به کارگران برای تحقق بخشیدن به تقاضاهایشان نشان داده و همه چیز را به خدمت رشد آگاهی طبقاتی آنان می‌گیرد». همین و بس؛ هیچ چیز دیگری درباره مبارزه اقتصادی به ما گفته نمی‌شود. و این است آنچه که به نام **بیانیه de foi** معرفی شده

است! مجدداً این جملات را با دقت بخوانید: ما بار دیگر در اینجا نیز با زبان کردو و نیز با نظریات کردو مواجه می گردیم (و این دیگر خطای ژرف هیئت تحریریه رابوچیه دلو را نشان می دهد که با سرسختی می کوشند که بر نظریات «اکونومیست‌های جوان» سرپوش گذارده و در آنان چیزی جز انحرافات موجود در افراد نبینند).

برای یک سوسیالیست، مبارزه اقتصادی چون زمینه‌ای جهت متشکل نمودن کارگران در یک حزب انقلابی و به منظور تقویت، رشد و تکامل مبارزه طبقاتی آنان بر ضد مجموعه نظام سرمایه داری، به خدمت گرفته می شود. اگر تنها مبارزه اقتصادی بمثابة چیزی بخودی خود کامل در نظر گرفته شود، در این صورت هیچ عنصر سوسیالیستی در آن وجود نخواهد داشت؛ تجربه کلیه کشورهای اروپائی نمونه‌های بسیاری را، نه تنها در مورد اتحادیه‌های کارگری سوسیالیستی بلکه در مورد اتحادیه‌های کارگری ضد سوسیالیستی نیز، به ما نشان می دهد.

این وظیفه سیاستمداران بورژوا است که «به مبارزه اقتصادی پرولتاریا کمک کنند»؛ وظیفه یک سوسیالیست همانا این است که مبارزه اقتصادی پرولتاریا را در جهت تعمیق و گسترش هر چه بیشتر جنبش سوسیالیستی و موفقیت‌های حزب انقلابی طبقه کارگر به خدمت گیرد. وظیفه یک سوسیالیست این است که هر چه بیشتر پیوند جدانپذیر مبارزه اقتصادی و سیاسی را تعمیق بخشیده و مجموعه را به سوی مبارزه طبقاتی واحد توده کارگر سوسیالیست سوق دهد. بنابراین عبارات پراکنده بیانیه **de foi** کمیته کیف راه را برای رخنه و نفوذ نظریات برنشتینی کاملاً باز نموده و دید فوق العاده محدود و ناجایزی را نسبت به مبارزه اقتصادی کارگران مجاز می سازد.

فعالیت‌های تبلیغی بین توده می باید از وسیع ترین کیفیت، اعم از اقتصادی و سیاسی، برخوردار بوده، درباره کلیه مسائل ممکن و نسبت به جمیع مظاهر ستمگری با همه اشکال گوناگونی که به خود می گیرند، صورت پذیرد. از این تبلیغات می باید برای جلب هر چه بیشتر کارگران به صفوف حزب سوسیال دمکرات انقلابی استفاده کرده، مبارزه سیاسی به هر نوعی که ممکن است را تشویق نموده و سازمان داده، آن را از شکل خودبخودی خارج ساخته و به مبارزه یک حزب سیاسی واحد مبدل سازیم. از این رو، تبلیغ می بایستی بمثابة ابزاری جهت گسترش هر چه وسیع تر اعتراض سیاسی و اشکال متشکل تر مبارزه سیاسی بکار برده شود. امروزه دامنه تبلیغات ما بسیار ناچیز و طیف مسائلی که تبلیغات ما قادر به برخورد بدانهاست نیز فوق العاده محدود می باشد. وظیفه ما این نیست که چنین محدودیت‌هایی را مجاز قلمداد نمائیم، بلکه وظیفه ما این است که بکوشیم خود را از این محدودیت‌ها رهانیده و فعالیت تبلیغاتی خود را گسترش و تعمیق بخشیم.

در بیانیه **de foi** مورد بحث، این دید محدود نه تنها به اشتباهات تئوریکی که در فوق بررسی شد، منتهی می گردد، بلکه به محدود ساختن وظایف عملی نیز منجر می شود. این محدود ساختن در تمایل به «تبدیل کردن تحقیق درباره اوضاع کارگران در کارخانجات و کارگاههای محلی توسط پخش پرسشنامه و وسائل دیگر، به میرم ترین و حیاتی ترین وظیفه»، تجلی می نماید. البته ما با پخش پرسشنامه بین کارگران بطور کلی نمی توانیم هیچگونه مخالفتی داشته باشیم، زیرا این پرسشنامه‌ها می توانند به نحو احسن در خدمت کار تبلیغاتی ما قرار گیرند، لیکن مشغول نمودن خود به تحقیق در این مورد، به معنی اتلاف بی ثمر نیروهای انقلابی است که اکنون به اندازه کافی از آن در مضیقه‌ایم.

در واقع، از لابلای تحقیقات دولتی می توان حقایق بسیاری را گردآوری نمود. ما می باید گسترش دامنه تبلیغ و ترویج را (خصوصاً در زمینه سیاسی) به میرم ترین و حیاتی ترین وظیفه

خود مبدل سازیم، به ویژه اکنون که عادت نیکوی میان کارگران، در تهیه گزارشاتی توسط خودشان و فرستادن آنها به روزنامه‌های سوسیالیستی شیوع پیدا کرده است و این ماده خام هنگامی را تأمین می‌نماید.

و محدودیت بزرگتری که باقی مانده است، مجاز شمردن استفاده از امکانات مالی تنها برای «اعتصابات صنفی اتحادیه‌ای» است، و حال آنکه درباره این موضوع که این وجوه می‌بایستی به حزب سوسیال دمکرات واگذار شوند تا برای مبارزه سیاسی مورد استفاده قرار گیرند حتی یک کلام هم چیزی گفته نشده است.

محدود ساختن استفاده از امکانات مالی مخفی به فعالیتهای صرفاً اقتصادی یکی از خواسته‌های طبیعی نویسندگان کردو به شمار می‌آید؛ ولی طبعاً چنین خواستی در بیانیه **de foi** متعلق به یک کمیته حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه غیرقابل درک است.

در مورد انجمنهای علنی نیز بیانیه **de foi** با کوشش در تسلیم خود به برنشتینیسیم رسوا و بد نام به همان درجه دید محدود خود را آشکار می‌سازد. برای یک کمیته سوسیال دمکرات حزبی کمک به جمع آوری اعانه برای صندوق دوباره به معنی پخش نیروها و عملاً به معنی مخدوش نمودن مرز فعالیتهای فرهنگی و انقلابی است؛ یک حزب انقلابی هم می‌تواند و نیز می‌بایستی از انجمنهای علنی، بمثابة مراکزی جهت تبلیغ و بمثابة پوشش طبیعی جهت برقراری تماسها، و غیره و غیره، استفاده نماید - لیکن همه اینها می‌بایستی فقط به منظور تقویت و استحکام بخشیدن به کارهای خود حزب صورت گیرد. صرف نیروهای سوسیالیستی به منظور کمک رسانیدن به پایه گذاری این قبیل اجتماعات به اعلاترین درجه نامعقول است؛ و نیز اشتباه محض است اگر به این قبیل اجتماعات اهمیت درخود و مستقلاً داده شود، و صرفاً خنده آور است اگر معتقد باشیم که اجتماعات علنی می‌توانند «بطور تمام و کمال از شرکت و فشار کارفرمایان مبری و مصون باشند».

و سرانجام، دید محدود و خصوصیت بارز نظریات کمیته کیف در طرح تشکیلاتی ای که ارائه می‌دهد، منعکس گردیده است. ما نیز کاملاً با کمیته کیف در این مسئله صحیح هم عقیده‌ایم که اکنون زمان مناسبی برای اعلام استقرار مجدد حزب و انتخاب کمیته مرکزی جدید نیست؛ لیکن این نظریه را که معتقد است «جنبش مستقیماً دارای سمت اقتصادی است»، و پرولتاریای روس «برای جذب تبلیغ سیاسی آمادگی ندارد»، کاملاً غلط می‌دانیم. و این نیز خطا خواهد بود اگر بخواهیم منتظر بمانیم تا «گروه‌های محلی رشد نموده و نیرومندتر شوند، تعداد اعضایشان افزایش یابد، و تماسهایشان با محیط طبقه کارگر مستحکم گردد» - یک چنین تجدید قوایی غالباً به اضمحلال فوری منجر خواهد شد.

بالعکس، می‌باید فوراً در جهت متحد نمودن اقدام نمائیم، و تحقق بخشیدن بدین امر را با اتحاد در انتشارات - یعنی با برقراری یک روزنامه مشترک روسی که از طریق ایفای نقش یک ارگان در سراسر روسیه، زمینه را برای استقرار مجدد حزب آماده می‌سازد - آغاز کنیم؛ تحقق بخشیدن به چنین امری تنها با جمع آوری مکاتبات و اخبار از محافل موجود در محلات مختلف، با فراهم کردن زمینه برای بحث درباره موضوعات مورد مشاجره، با گسترش حیطه کار تبلیغی و ترویجی مان، با معطوف داشتن توجه خاص به مسائل تشکیلاتی، تاکتیکی و شیوه‌های تکنیکی انجام کارها، با پاسخ گفتن به کلیه تقاضاهای پیشروترین کارگران، و با ارتقاء دائمی سطح افشار پائینتر پرولتاریا (که با مکاتبات کارگران و غیره جلب شده‌اند) به شرکت هر چه آگاهانه‌تر در جنبش سوسیالیستی و در مبارزه سیاسی، ممکن خواهد بود.

ما معتقدیم تنها از این طریق است که می توان شرایط را برای متحد نمودن و استقرار مجدد حزب آماده ساخت، و تنها یک مباحثه مستقیم و صریح بر علیه محدود بینی «اکونومیستی» و گسترش رشد یابنده عقاید برنشتینی قادر به تضمین رشد و تکامل سالم جنبش طبقه کارگر روسیه و سوسیال دمکراسی روس، خواهد بود.

نوشته شده در پایان سال ۱۸۹۹
ترجمه شده از مجموعه آثار لنین، جلد ۴

توضیحات مترجم

- ۱- سند موسوم به « **بیانیه de foi** » شبنامه‌ای بود که نظریات اپورتونیستی کمیته کیف را تشریح می کرد. این سند در پایان سال ۱۸۹۹ تدوین شده بود.
- ۲- برنشتینیسیم، گرایش رویزیونیستی در جنبش کارگری بین المللی. این گرایش در پایان قرن نوزدهم در آلمان بروز نمود و به نام ادوارد برنشتین که می کوشید در تئوری انقلابی مارکس تجدیدنظر نماید و آن را به یک سری مقولات بورژوا لیبرالی مبدل سازد سکه خورد.
- ۳- **رابوچایا میسل** (اندیشه کارگران) – ارگان «اکونومیستها» بود که از اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ انتشار می یافت. از این روزنامه در مجموع ۱۶ شماره منتشر شد.
- ۴- **کردو** – بیانیه گروه «اکونومیستها» (س.ن. پروکریویچ، ی.د. کومسکووا و دیگران که بعدها کادت درآمدند). لنین پس از دریافت متن کردو اعتراض شدید و افشا کننده‌ای بر ضد آن نوشت.
- ۵- **مسکووسکی ودموستی** (اطلاعات مسکو) – یکی از قدیمی ترین روزنامه‌های روسیه که اولین بار در سال ۱۷۵۶ توسط دانشگاه مسکو انتشار یافت. در سال ۱۸۶۳ شخصی به نام م.ن. کاتکوف آن را در اختیار گرفت و از آن پس روزنامه به ارگان سلطنت طلبان ناسیونالیست که نظریات مرتجع ترین بخشهای ملاکین و روحانیت مرتجع را منعکس می ساخت، مبدل گردید. در سال ۱۹۰۵ روزنامه به یکی از ارگانهای مهم «صدهای سیاه» مبدل شده و تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کماکان انتشار می یافت.
- ۶- **گراژدانین** (شهروند) – مجله ارتجاعی که از سال ۱۸۷۲ تا سال ۱۹۱۴ در سنت پترزبورگ انتشار می یافت. این روزنامه از سالهای هشتاد قرن نوزدهم از آن سلطنت طلبان افراطی بوده و سردبیری آنرا پرنس مشچرسکی به عهده داشت و دولت نیز مخارج آنرا می پرداخت. این روزنامه اگر چه به تعداد کمی منتشر می شد لیکن در محافل بوروکراتیک نفوذ قابل توجهی داشت.
- ۷- **یوهان کرنشتات** (ی.ی. سرگیوف) – کشیش کلیسای کرنشتات که بخاطر تحریکاتش به منظور قتل عام ملیتهای غیر روس شهرت یافت.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com